**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14040120**

**جلسه 96**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

عبارت مبسوط را جلسه قبل خوانده بودم در عبارت مبسوط یک گیری وجود داشت باز توضیح بیشتری عرض بکنم. عرض کردیم اولین عبارتی است که صریحاً به وقت وجوب زکات پرداخته. در **مبسوط** دارد وقت وجوب الزکاة فی الغلات اذا کانت حبوباً اذا اشتدت و فی الثمار اذا بدا صلاحها بعد ایشان تعبیر می کند که اگر کسی در مورد خرما بخواهد زمانی که هنوز تمر نشده خرما را مصرف کند اینجا یخرص علیه و حساب می کنند که اگر تمر بشود چه مقدار قیمتش هست چه مقداری چیزش است آن حالا یک مقدار قیمتش یا عینش و امثال اینها آن را پرداخت کند خرصت علیه ما یکون تمرا و اخذ من التمر یا اخذ من التمر زکاته بعد عبارت دارد و الحکم ان اراد ان یاخذ بلحاً او بسراً مثل ذلک عرض کردم مشکل سر این بلحاً است بلح موقعی هست که خرما هنوز غروه است سبز است تا وقتی که خرما سبز است بلح به او می گویند بعد که رنگش عوض می شود به آن بسر می گویند در اینکه در زمان بلح بودن بدو صلاح نشده هیچ بحثی نیست من مراجعه کردم ببینم آیا چیزی هست که عبارت **مبسوط** را دو تا عبارت آوردم حالا برای شما بخوانم یکی عبارت خود مبسوط هست یکی عبارت مغنی ابن قدامه. در مبسوط در مورد بدو صلاح می گوید و بدو الصلاح یختلف بحسب اختلاف الثمار فان کانت الثمرة مما تحمر او تسود او تصفر اگر میوه زرد یا سیاه یا سرخ می شود فبدو الصلاح فیها الحمره او السواد او الصفره تغییر رنگ آن رنگی که برای خوب شدن میوه آن رنگ لازم است بدو صلاحش به این است خرما هم از آنها هست خرما از چیزهایی هست که به اصطلاح رنگش تغییر می کند بعد در مورد البته کَرم گفتند که بدو صلاح ان ینعقد الحصرم آن هم هست ولی در مورد خرما این بحث حمره و سواد و صفره هست و این عبارت به اصطلاح مبسوط جلد دو صفحه صد و چهارده.

 در **مغنی ابن قدامه** هم حالا روشنتر حالا عبارت مفصل است من بقیه عبارتها را نمی خوانم. روایتهای صریح هم در این مطلب هست هم در منابع ما هم در منابع عامه که تا وقتی که سبز است فایده ندارد باید رنگ عوض شود و امثال اینها بدو صلاح به این هست که رنگ آن میوه عوض شود به آن رنگ نهایی حالا آیا همان اول بسریتش کافی هست رنگ عوض شده یا رنگ عوض نشده آن را شاید بگوییم کافی است ولی به هر حال قبل از بسر یعنی موقعی که سبز است بلح آن حالت هست آن بدوصلاح نشده این تقریباً روشن است می گوید که فان کانت ثمرة نخل این عبارت متن مغنی است فبدو صلاحها ان تظهر فیها الحُمره او الصُفره و ان کانت ثمرة کرمٍ فصلاحها ان تموه و صلاحما سواً النخل و الکرم و ان یبدء فیه النزج حالا در مورد اینکه در ثمره کرم به مجرد غوره شدن کافی است یا کافی نیست از این عبارت شاید استفاده می شود ان تموه ممکن است غوره بودن کفایت نکند حالا من بحثم روی عنب نیست چون در مورد عنب هم ظاهر عبارتهای اینها این است که حصرم بودن کافی نیست و جملة ذلک انما کان من الثمره یتغیر لونه عند صلاحه کثمرة النخل و العنب الاسود و الاجاف فبدو صلاحها بذلک موقع غوره شدن هم کافی نیست در مورد چیز کثمرة النخل می گوید که رنگش باید تغییر کرده باشد آن رنگ سبزی که اول هست آن کافی نیست و ان کان العنب ابیض حالا عنب ابیض هست فصلاحها بتموه و هو ان یبدو فیه ماء الحلو و یلین و یصفر لونه یصفر لونه می گوید اگر عنب سفید باشد این سفیدی یک مقداری متمایل به زردی می شود عنبهای سفید یک قدری زردی یصفر لونه اینکه آب شیرین در آن دربیاید که همه اینها از آن استفاده می شود موقع غوره شدن کافی نیست حالا من آن را کار ندارم ولی در همه اینها بدو صلاح نخل به این مطلب. می گویند و ما قلنا فی هذا الفصل و هو قول المالک و الشافعی و کثیر من اهل العلم و ما یلازم له و قال العطا ؟؟؟ حتی یؤکل من الثمر قلیل او کثیر و رویٰ نحوه عن ابن عمر و ابن عباس و لعلهم ارادوا صلاحه للاکل و یرجوا معنا الی قلناه بعد اینها را بعد توضیح می دهد بعد روایتهای چیز معنا می کند که مراد از این اکل نه اکلی که مرسوم نیست قبل از در موقع بلح بودن که نمی خوردند و آنها مراد نیست بعد تعبیرش این است که بعد روایتهایی مثلاً می آورد و هو ما رُوِی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه نهی عن بیع الثمره حتی تطیب متفق الیه و و نهی ان ؟؟؟ الثمره حتی تذهوا قیل و ما تذهوا قال تحمار او تصفار این مضمون روایتهای ما هم هست که سوال کردند که به اصطلاح ثمره تا وقتی که به مرحله ذَهو نرسیده و ذهو را هم تفسیر کرده به همین تحمار او تصفار امثال اینها این شکلی است به هر حال در این که در خرما در مرحله بلح بودن که هنوز خرما غوره سبز است ولو درشت هم شده ولی سبز است هنوز می گوید تا وقتی که سبز است در لغت هم هست تا وقتی که سبز است به او می گویند بلح وقتی رنگش عوض شد به آن می گویند بسر البته بعضی روایتها تصریح همین معنا می کند که تا وقتی که رنگش عوض نشده بیعش صحیح نیست آن بحث بدو صلاح و اینها ولی این را من نفهمیدم چطور مرحوم شیخ اینجا می گوید که اگر کسی می خواهد بلحاً اخذ کند کانّ باید خرص بشود از وجوب که نیامده برای چه خرص بشود وجوبش مال بعد است امثال اینها این را من متوجه نشدم حالا این را ملاحظه بفرمایید ببینید طوری می شود این را معنا کرد یا نه من عجالتاً ای عبارت را نتوانستم معنا کنم

شاگرد: میخواد آبغوره بگیرد

استاد: از خرما که آبغوره نمی گیرند بحث عنب ما نیست حالا عنب حصرم بودن را اینها شیخ، کافی دانسته اصلاً در مورد عنب بحث است که آیا بدو صلاحش به حصرم بودن آن زمان کافی هست در مبسوط می گوید انعقادها حصرماً ولی در مغنی ابن قدامه بدو صلاح را مراحل بعدی گرفته در مورد عنب آن بحث است که آیا حصرم بودن کافی است یک کافی نیست به دلیل اینکه در مورد عنب، آبغوره یک چیز مطلوبش است یعنی یکی از جهات خوردن عنب زمان آبغوره بودن هست و حتی خود غوره، غوره را می توانند روی غذا بریزند در خورشت بریزند امثال اینها ولو هدف نهایی معمولی در مورد انگور همین است که انگور بشود و بعد کشمش بشود و امثال اینها ولی خب بالاخره زمانی که غوره هم هست مورد استفاده قرار می گیرد و خورده می شود آبش گرفته می شود که آن را حالا بحثی نداری آن را باید جدا بحث بشود ولی غرضم در مورد عنب نیست در مورد به اصطلاح نخل است در مورد نخل موقعی که هنوز سبز است آن دیگر خورده هم نمی شود حالا یکی هوس کرده باشد چاقاله های نخل را بخورد حالا در مورد بعضی مثل بادام و اینها زمانی که چاقاله هست خورده می شود ولی چاقاله خرما بخواهد آن دیگر خیلی

شاگرد: در بلوچستان بلوچها می خورند.

استاد: آنها دیگه چیز نادری هست ولی غرض هم این است که بالاخره بدو صلاح نیست

شاگرد: اینجا عبارت مغنی بدا صلاح اکلٍ بود یعنی صلاحیت اکل را مطرح کرده اگر آن باشد خب هم صلاحیت اکل دارد

استاد: نه نه صلاحیت اکل یعنی صلاحیت اکل متعارف صلاحیت اکل که آدم گرسنه باشد سنگ هم می خورد معلوم است گرسنه ات نشده گرسنه ات بشود سنگ هم می خوری

شاگرد: غوره خرما مثل غوره انگور نیست مثل هم نیستند

استاد: نه مثل هم نیستند آنها خورده نمی شود آن چیزی که در خرما خرما خارک خورده می شود در آن مراحل اولیه که بسر هست خارک هست آنجا خورده می شود ولی باز البته معمولاً صبر می کنند که به مراحل بعدی برسد چون مطلوبتر است حالا آن آیا بسر کافی هست یا کافی نیست ممکن است کافی باشد من خیلی حالا آن را اصرار ندارم که بگویم که بسر کافی هست یا کافی نیست ولی عرضم این است که مرحله بلح بودن آن حتماً بدو صلاح نیست هیچ این هم روایاتش روشن است هم عامه هم خاصه هیچ کسی من فعلاً بحث برای من مبهم است که چه ایشان می خواهد بفرماید که مرحله بلح بودن را هم می فرماید باید خرص بشود به اصطلاح پیش بینی بشود که هنوز وجوب نیامده پیش بینی برای چه بسر آن اشکال ندارد آن مرجله بسر بودن خب رنگ عوض شده ممکن است ما بسریت را کافی بدانیم دیگه بسر یک کمی عوض شده ولی کامل عوض نشده یعنی آغاز تلوّن هست ولی تلون آن تلون خیلی چیز و اینها بسر را ممکن است شخصی کافی بداند ممکن است بگوید نه باید کاملاً رنگ عوض کند که آن مرحله بعدی از بسر است و اینها یکی از رفقا عکسهای مراحل مختلف را برای ما آورد که یک مرحله طلح است دلع، طلح مراحل اولیه آن است بعد به اصطلاح غوره دانه های ریز هست دانه های سبز ریز به آن می گویند خلال یا خلال این دانه هایی که درشت می شود ولی سبز است به او می گویند بلح از آن سبزی زنگش عوض می شود زرد می شود یا قرمز می شود بسر ولی هنوز یک کمی رنگ کاملاً رنگ نگرفته رنگ که می گیرد و اینها دیگر مراحل بعدی هست و که رطب و تمر و مراحل بعدی خرما هست

شاگرد: فکر کنم بلح قبل از خلال است

استاد: نه بلح بعد از خلال است نگاه کنید کتاب لغت را بلح بعد از خلال است خلال هنوز وقت کوچک است بلح دانه آن بزرگ می شود دارند بلح و خلال

* روایت: اول تمرٍ طلع ثم خلال

خلال ثم بلح نه این تصریح دارد نه آن در عبارت لغویان که تصریح دارد اول التمر طلعٌ ثم خلالٌ ثم بلحٌ ثم بسر ثم رطب ثم تمر ترتیبی که ذکر می کنند این است بعداً تصریح می کنند که مادام اخضر فهو بلح کتاب العین این را دارد تا وقتی که سبز است یعنی بلح موقعی است که سبز است چه

شاگرد: کحصرم من العنب عبارت مقایس اللغك هست

استاد: کحصرم یعنی غوره دیگر یعنی غوره چیز این غوره یک غوره کوچک داریم خلال است غوره های بزرگ بلح است بلح عرض کنم تا وقتی که سبز رنگ هست هنوز بلح است خلال یعنی خود بلح یک معنای عامتری دارد یعنی گاهی اوقات در تفسیر بلح بعضیها گفتند خلال گفتند بلح و خلال را یکی گرفتند ولی بعضیها این ها را جدا کردند گفتند مرحله اولش خلال است مرحله ای که هنوز ریز است مرحله ای که درشت می شود بلح هست ولی هنوز سبز است هنوز سبز است از سبزی که خارج بشود از بلح بودن خارج می شود علی ای تقدیر تلون و رنگ گرفتن که مدار بدو صلاح هست در بلح نیست بحث من این است هر طور بلح را مطرح کنید مراحل خلال را هم بلح بدانید یا ندانید بالاخره بلح سبز است هنوز تلون پیدا نکرده و این مسلم است که بدو صلاح هنگامی هست که تلون رنگ بگیرد. هنوز رنگ نگرفته که بدو صلاح ندارد

 خب این را حالا اینها را ملاحظه کنید ببینیم این را چطوری می شود معنا کرد و من عجالتاً متوجه نشدم که مراد چه هست.

 خب عبارتهای بعد از مبسوط ما عبارتی که داریم عبارت **سرائر** است که عبارت جالبی است من عبارتش را بخوانم:

و أمّا الحنطة، و الشعير، و التمر، و الزبيب، فلها أحوال ثلاثة: حال تجب فيها، و لا يجب الإخراج، و لا الضمان. و حال تجب فيها، و يجب الإخراج، و لا يجب الضمان. و حال يجب فيها، و يجب الإخراج، و يجب الضمان.

 این سه حالت را دارد کلمه یجب الضمان یک تعبیر بدی است که ایشان تعبیر کرده مراد ایشان از یجب الضمان حالتی است که اگر زکات اخراج نکند ضامن است و لایَضمن را یا ضامن بودن را وجب الضمان تعبیر کرده تعبیر بدی است باید بگوید لایضمن او یَضمن به هر حال مرادش این است خیلی یجب به معنای یثبت را شما بگیرید که عبارت خراب نشود خیلی مهم نیست

 و الحالة الاوّلة آنجایی که تجب هست ولی عند اشتداد الحب در حنطه و شعیر و احمرار البسر احمرار البسر این احمرار البسر شاید ظاهرش این است که اول بسر هم نه بسر هم باید یک مراحلی بگذارند قرمز بشود عرض کردم بسر اولش یک مقداری که رنگ بگیرد بسر است ولی تا کامل رنگ نگرفته هنوز یعنی مراحل اولیه بسر هم شاید می خواهد بگوید نیست یک مقداری باید مراحل اولیه را هم بگذارند این طوری حالا این تعبیر و انعقاد الحصرم آن مربوط به زبیب است هنگامی که غوره ببندد فانه تجب فیه الزکاة زکات ثابت می شود ولی ولایجب الاخراج منها و ان حضر المستحق ولایجب الضمان ان تلفت اگر تلف بشود تلفت من غیرنا امثال اینها مراد است والذی یدل علی ان الزکاة یجب فیها ان مالکها اذا باعها بعد بدو الصلاح اینها را می خواهد بگوید اینها مدار بر بدو صلاح نیاز هست والذی یدل علی انّ الزکاة تجب فیها ان مالکها اذا باعها بعد بدو الصلاح فان الزکاة علیه دون المشتری ولو باعها قبل بدو الصلاح کانت الزکاة علی المشتری اذا بدا الصلاح فیها و هی علی ملکه این حالت اول.

 فأمّا الحالة الثانية، فعند الذراوة، الذراوة یعنی باد دادن از تذروه الریاح و الکیل یعنی زمانی که آماده برای کیل کردن هست و التصفیه و الجداد بفتیح الجیم و بالدالين غير المعجمتين، و بعض المتفقهة يقول بالذالين المعجمتين، و الأوّل قول أهل اللغة، و إليهم المرجع في ذلك حالا اینکه جذاذ است یا جداد امثال اینها آنها را خیلی من کار ندارم

مرحوم ابن ادریس نکات ادبی و نکات جانبی در لا به لای بحث‌های فقهی زیاد دارد جالب است البته خیلیها هم درست نیست ولی به هر حال یک جایی دیدم یک ابن سنان بود سند نوشته بود حالا ابن سنان معروف عبدالله بن سنان ایشان داشت محمد بن سنان غریق فی بحر الولایه فلان ایشان یک جایی یک ابن سنانی را یک محمد بن سنان دیده بوده حالا اینجا ابن سنان را که دیده یک دفعه ذهنش رفته روی آن ابن سنان و همچین تفسیری کرده و این محمد بن سنان. بله خیلی عجیب است که این طوری بعضی وقتها یک تفسیرهای عجیب و غریب در کلمات مرحوم ابن ادریس هست خب می گوید که عند الذراوه و الکیل و التصفیه و الجداد و نمی دانم صرام و امثال اینها ولی به شرط تشمیس. جداد و صرام و آنها به شرطی که و إليهم المرجع في ذلك، و الصرام بشرط التشميس، و الوزن تمرا به شرطی که کان حالا تشمیس شاید مربوط به عنب باشد یعنی به شرطی که آن را زیر آفتاب بگذارند خشک بشود یعنی زبیب بشود منظور از تشمیث اعم از تشمیس و تجفیف شاید باشد یعنی تجفیف به معنای سایه خشک بودن تشمیس، آفتاب خشک بودن فکر می کنم به شرط تشمیس یعنی به شرط صیرورته زبیبا کانّ و الوزن تمراً یعنی مدار بر اندازه گیری، زمان تمریت آن است نه زمان رطبیت و امثال اینها فإنّه يجب الإخراج إذا حضر المستحق، و لا يجب الضمان إذا لم يحضر المستحق.

شاگرد:و الوزن تمرا منظورش الکیل تمرا است؟

استاد: حالا ایشان وزن تعبیر کرده در حالیکه تمر را معمولاً کیل می کردند وزن نمی کردند البته شاید در زمان ایشان مرسوم. در روایات همه اینها بحث کیل مطرح است اصلاً این حالت مگر وزن را به معنی لغوی عامش بگیریم در بعضی معانی لغوی وزن به معنای تقدیر آمده وَزَنَهُ معنی اعم از وزن و کیل آمده به هر حال عبارت عبارت زیبایی نیست این عبارت با وجود چیزها مسامحات تعبیری در آن زیاد است

 خب این هم عبارت ایشان.

 حالا من عبارتهای بعدیها را کار ندارم **مرحوم محقق حلی** در کتابهای خود اصرار دارد که باید به مرحله زبیبیت برسد و به مرحله عنبیت برسد تا زکات واجب باشد شیخ طوسی یعنی تفاوت عمده بین شیخ طوسی و محقق حلی به نظر می رسد در زبیب و عنب هست چون در مورد حنطه و شعیر ایشان می گوید باید صدق مسمی باشد در حنطه و شعیر وقتی انعقاد الحب شده و اشتداد هم شده آن قطعاً دیگر حنطه و شعیر صدق می کند حالا آقای منتظری می گوید قبل از آن هم صدق می کند امثال اینها حالا آن خیلی نمی دانم واقعاً صدق می کند یا صدق نمی کند به هر حال در اینکه در هنگامی که اشتداد الحب هست حنطه و شعیر صدق می کند شاید تردیدی نباشد عمده در مورد عنب هست عنب وقتی حصرم هست غوره است آن عنب صدق نمی کند همچنین خرما به اصطلاح بله در مورد خرما هم آیا هنگام بسریتش تمر صدق می کند تمر ظاهراً صدق نمی کند تمر صدق نمی کند البته مرحوم محقق عنب بودن را هم کافی نمی داند می گوید هنگام زبیبت واجب می شود عبارتش این است می گوید هنگام که این اصناف یعنی این غلات اربعه عنوان حنطه و شعیر و زبیب و تمر صدق کند

**مرحوم سید** قول محقق را پسندیده ولی در مورد عنب گفته لازم نیست زبیب باشد آن به جای زبیب کرده عنب که این تقریباً روشن است از جهت ادله که عنب کافی است که حالا بعد در موردش صحبت خواهم کرد که زبیبت شرط نیست خب اینجا ما دو مرحله بحث داریم که عرض کردم یک مرحله بحث در مورد عنب است که آیا کفایت می کند عنیبت برای زکات یکی در مورد نخل هست آیا نخل در هنگامی که بسر باشد عند احمراره او اصفراره که اینها بدو صلاح را در آن مرحله می دانند و مرحله بسریت آیا کافی هست یا کافی نیست فرق اینها.

 خب اما در مورد مرحله اول عمده آن روایت سعد بن سعد اشعری هست روایت سعد بن سعد اشعری عبارت این بود که عبارت را سریع یک بار دیگر بخوانم متن روایت را بخوانم در ذیل روایت قلت فهل علی العنب زکاة او انما تجب علیه اذا صیره زبیباً قال نعم اذا خرصه اخرج زکاته

 در این روایت حالا من ابتدا آن چیزی را که خودم به نظرم می رسد عرض می کنم حالا در مورد کلمات سایر علما در تفسیر این روایت بعدا صحبت می کنم اولاً یک سوالی این است که چه شده سائل سوال کرده هل علی العنب زکاة او انما تجب علیه اذا صیره زبیباً منشا این سوال چیست این ابهامش از کجا ناشی شده من فکر می کنم ابهامش از جهت ادله شرعیه و آن چیزی که در خارج اتفاق افتاده، بوده. در ادله شرعیه در روایتهای زیادی از پیغمبر از ائمه (صلوات الله علیهم) گفته زکات در حنطه و شعیر و عنب و زبیب است موضوع را زبیب قرار داده خیلی روایتهای بسیاری زیاد داریم که قابل شمارش نیست که موضوع را زبیب قرار داده که ممکن است شخصی از این عبارتها استفاده کند که زبیب حال کونه زبیباً وجوب به آن تعلق می گیرد این یک مطلب ولی از آن طرف آن چیزی که در خارج بوده از همان زمانی که انگور بالای درخت بوده می آمدند خرص می کردند حکام ساعی می فرستادند آن سعات و عاملان بر زکات و العاملون علیها که می آمدند زکات بگیرند منتظر نمی مانند که زبیب شود و امثال اینها عنب روی درخت را خرص می کردند در نقلیات عامه هم متعدد هست که در مورد کرم که عنب باشد و نخل خرص صورت می گرفته خرص این خیلی واضح هم هست خرص صورت می گرفته و خرص به خاطر این است که زکات واجب شده که دیگر افراد سهم فقرا مشخص بشود سهم فقرا که مشخص شد بعداً افراد می گوید خرص قبل از اینکه شروع به خوردن چون میوه که می رسید قابل اکل پیدا می کرد خب افراد می خوردند و امثال اینها برای اینکه هم مالک بتواند راحت بخورد هم سهم فقرا هم محفوظ بماند آن زمان می آمدند خرص می کردند بعد بر اساس خرص هم چیز می شده گرفته می شده دیگر خیلی به کم و زیاد آن کار نداشتند چون عملاً هم یک مقدارش قابل شمارش نبوده چون بعضیها را می خوردند بعضیها را می فروختند امثال اینها هنوز ممکن است روی درخت هم بفروشند امثال اینها سوال این هست که آیا این خرص خارجی که انجام می گیرد یعنی زمان خرص آیا وجوب آمده اینکه خرص انجام می گرفته دلیل بر این بوده که زمان خرص وجوب آمده به خاطر همین خرص صورت می گرفته سوال این است که آیا آن خرص خارجی که تحقق داشته این خرص درست است یا اینها الکی است این حاکمان زکات دارند می گیرند زکات موقعی هست که زبیب بشود کما ممکن است از ادله اولیه که موضوع زکات را زبیب قرار داده این طور برخورد بشود یعنی در واقع سوال جوهر سوال این است که آیا این خرصهایی که انجام می شود اساس شرعی دارد یا اساس شرعی ندارد این که امام علیه السلام در جواب هم روی خرص تکیه می کند ناظر به این است که آن منشا سوال هم همان بحثهای خرص خارجی است می گوید بله وقتی خرص انجام بشود وقتی خرص انجام بشود نه وقتی خارجاً خرص انجام بشود می خواهد بگوید در هنگامی که زمان خرص هست یعنی اذا آنَ الخرص اذا حال زمان الخرص حالا خرص بشود یا نشود بحث سر این است که آن زمانی که متعارف از خرص است همان زمان چیز آمده وجوب آمده اینجا وجوب متوقف به این نیست که زمان زبیبت بشود امثال اینها کان تایید می کند صحت خرصی را که از عبارت شیخ طوسی در خلاف را هم خواندم در مشهوریت خرص اتفاق هست اتفاق مسلمین هست و امثال اینها که خرص می کردند خرص در عنب و در کرم. در نخل در کرم و نخل هم مطرح بوده در مورد گندم و جو مطرح نبوده این در واقع می خواهد بگوید آیا آن چیزی که سیره متشرعه مردم مرسوم هست حکام بگیرند درست است یا درست نیست امام می گوید بله درست است درست است بنابراین اذا خرصه مراد این نیست که اذا وقع الخرص خارجاً اخرجه یعنی می خواهد بگوید اذا کان فی زمن یتعارف الخرص وجوب آمده اخرجه یعنی نه آن وجوب اخراجی که چیز پیدا کرده زکات مثل نماز است مثلا نماز ظهر و عصر. نماز ظهر و عصر شما از وقت زوال نماز واجب می شود حالا لازم نیست آن موقع بخوانید به نحو واجب موسع است زکات هم این شکلی است اخراج زکات از وقتی که وجوب می آید امکان پذیر هست به نحو واجب موسع ولی وقتی که دیگر صرم می شود و بعداً تصفیه می شود و انبارداری می شود و به اصطلاح آماده کیل و امثال اینها بشود آنجا آخر وقتش است یعنی یک واجب موسعی است که از اول زمان خرص، زمان خرص شروع می شود تا زمانی که دیگر می رود از درخت چیده شده و انبار داری و اینها صورت می گیرد بنابراین این اخرجه ناظر به اول زمان وجوب است یعنی آن زمانی که وجوب به نفع واجب موسع آن که آقایانی می گویند زمان اخراج بعد هست زمان اخراج بعد هست نه اینکه آن قبلاً اخراج کنند صحیح نیست از اولی که درخت آماده خوردن بشود از همان اول می تواند زکات آن را اخراج کند یعنی وجوب آمده اما به نحو واجب موسع اذا خرصه اخرج زکاته یعنی اول وجوب اخراج به صورت واجب موسع زمان الخرص است زمان الخرص است نه اینکه زمانی هست که خرص خارجی تحقق پیدا کند این حالا معنایی که من به نظرم عبارت به این معناست حالا این از نکات دیگری در عبارتهای آقایان دارد حالا آن را بعداً در موردش صحبت خواهیم کرد

**خواندن روایت در روز چهارشنبه**

امروز روز چهارشنبه است یک روایتی هم بخوانم و بحث را تمام کنیم من جامع احادیث دستم بود و این بحث اصولی به تناسب، جامع احادیث را باز کردم این روایت آمد این روایت صحیح السندی هم هست قطعاً عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله» در آیه قرآن هست که اینها یهود و نصاری کشیشان خود و حبرهای آنها و راهبان های خود را ارباباً من دون الله رب قرار دادند پروردگار قرار دادند امام علیه السلام بنا بر این روایت می فرماید که و فقال اما والله ما دعوهم ولو دعوهم ما اجابوهم و لکن احلوا لهم حراماً و حرموا علیهم حلالاً فعبدوهم من حیث لایشعرون این عبارت هست ما دعوهم این را در محاسن عبارت یک ذیلی دارد که عبارت را روشنتر می کند می گوید اما والله ما دعوهم و لادعوهم الی عبادة انفسهم اینها نه اینکه گفته بودند ما را بپرستید اینها را نمی پرستیدند یا اینکه برای ما نماز بخوانید برای ما روزه بگیرید در عبارتهای دیگری ابی بصیر این است که عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام والله ما صاموا لهم و لاصلوا لهم این طور نیست که موقعی که می خواستند نماز بخوانند اینها را در نظر می گرفتند قصد قربت به اینها بکنند نه برای خدا این را می کردند ولی لکن حلوا لهم حراماً و حرموا علیهم حلالاً فتبعوهم اینها برای پیشوایان خود حق تشریع من دون الله قائل هستند ما نسبت به هیچ کسی حتی معصوم همچین حقی قائل نیستم حتی خداوند که می گوید پیغمبر و امام حق تشریع دارد به خاطر اینکه بعد خدا این را امضا می کند در روایاتی که حق تشریع را برای پیغمبر ثابت کرده می گوید خداوند آن چیزهایی را که پیغمبر تشریع کرده آنها مشروع الهی است یعنی شارع نهایتاً خداست ولی یک چیز را مستقیم خدا تشریع می کند یک چیزی را به تبع تشریع پیغمبر خدا تشریع می کند به تبع تشریع امام، تشریع می کند ولی اینها نه کاری به این کارها ندارند آنها می گویند متعتان محللتان فی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما این است می گوید زمان پیغمبر حلال بوده من برای خودم حرامش می کنم انا احرمهما و اعاقب علیهما این همانی است که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابهم من دون الله است والله ما صاموا و امثال اینها خب در روایت دیگر این مضمون خیلی روایت دارد والله ماصلوا لهم ولاصاموا و لکن أطاعوهم فی معصیة الله بعد روایت جابر انهم لم یتخذوهم آلهاً الا انهم احلوا لهم حلالاً فاخذوا به و حرموا حراماً فاخذوا به فکانوا اربابهم من دون الله آن روایتی که در تفسیر امام حسن عسگری وارد شده و مرحوم شیخ خیلی هم به آن عنایت دارد این اشکال را مطرح کرده می گوید عوام شیعه با عوام یهود مثل هم هستند همه تقلید دارند می کنند عوام شیعه و عوام یهود همه مثل هم هستند و چطور شد که عوام یهود مذمت شدند به خاطر تقلید از احبار و رهبان ولی عوام شیعه مذمت نشدند امام علیه السلام بنابر روایت تفسیر امام حسن عسگری می فرمایند بین عوام شیعه و عوام یهود یک جهت مشترک هست هر دو آنها تقلید می کنند ولی یک جهت مختص هست اولاً عوام یهود آن رهبان و حبرهای خود را عادل نمی دانستند دیدند رشوه می گیرند کثافت کاری می کنند اینها برایشان مهم نبود برایشان مهم نبود کما اینکه الان برای بسیاری از مسلمانها خلیفه، لازم الاطاعه است هر کاری می خواهد بکند بکند هر کاری می خواهد بکند بکند خلیفه لازم الاطاعه هست اینها می گفتند کار نداریم رشوه می خواهند بگیرند بگیرند عرفوهم بالرشوه و الکذب به اصطلاح دروغ می گفتند به اینها کار نداریم یک. صلاحیت احبار و رهبان را می دیدند که صلاحیت ندارند باز هم پیروی می کردند تازه می دیدند که آنها برخلاف انجیل بر خلاف تورات رفتار می کنند باز هم کاری کنند ما کار نداریم کان برای حبر و راهب موضوعیت قائل هستند می گوید این هم اگر عوام ما را همچین چیزی را ببینند اما من کان صائما لنفسه امثال اینها می گوید اولاً باید مرجع تقلید شرایط لازم را داشته باشد عادل باشد حکم خدا را بیان کند از جانب خودش نگوید و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد